

پاسخ به نکته‌ای بسیار مهم از نقد شرح غزلیات حافظ

دکتر بهروز ثروتیان*

اشاره

در شماره ۴۲ (مهر ماه ۱۳۸۹) کتاب ماه ادبیات، مقاله‌ای به قلم آقای دکتر محمود رضایی دشتارژنه در نقد کتاب «شرح غزلیات حافظ»، نوشته دکتر بهروز ثروتیان منتشر شد. این نوشته، پاسخ و توضیحات مؤلف کتاب به برخی نکات موجود در آن مقاله است.

آقای دکتر محمود رضایی دشتارژنه، استادیار محترم دانشگاه شهید چمران، نقدی کوتاه بر شرح چهار جلدی غزلیات حافظ نوشته‌اند که در نشریه گران سنگ کتاب ماه (ادبیات، ش ۴۲) چاپ و منتشر شده است. شارح قصد پاسخ‌گویی به اظهار نظر آقای رضایی درباره معانی ابیات را ندارد و در مدت چهل سال گذشته نیز به هیچ یک از مقالاتی پاسخ نداده است که در نقد آثارش نوشته‌اند و هرگز در عمر خود حال و حوصله جدال و بحث را نداشته و بر آن باور بوده است که علاقه‌مندان کشف حقیقت مطلب، به کتاب مورد بحث و نقد مراجعه می‌کنند و به واقعیت امر پی می‌برند. در هر حال، حفظ حرمت ناقد ضرورت دارد و نقد چون شاخه انار است؛ خار دارد؛ ولیکن میوه‌ای شیرین و خوش نیز دارد.

و اما مطلبی که ناگزیر به نوشتن این پاسخنامه می‌کند، به فرهنگ ایران زمین و ضرورت آگاهی همه مردم بستگی دارد و آن، عبارت است از نظر و عقیده خطا و اشتباه بسیار بزرگ ناقد محترم درباره شخص خواجه حافظ شیرازی، که آقای رضایی با اعتقادی راسخ، خواجه شیراز را به داشتن «معشوق مذکر» و به عبارت صریح‌تر، به بیماری هموسکسوالیسم گرفتار دانسته‌اند؛ شاعر عارفی که همه شب‌ها را بیدار مانده و به ذکر یارب یارب گفتن‌ها شب‌زنده‌داری کرده و روزها به خلق هنر پرداخته است:

- * روز در کسب هنر کوش، که می خوردن روز
دل چون آینه را سنگ ظلام اندازد
- * سر مکش حافظ ز آه نیم‌شب
تا چو صبحت آینه رخشان کنند
- * مرغ شب‌خوان را بشارت باد، کاندر راه عشق
دوست را با ناله‌ای شب‌های بیداران خوش است
- * هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود
ذکر دل خواجه در خلوت‌های شبانه، خود موضوع دفتری و کتابی

است که آن فصاحت و بلاغت رندانه را نصیب وی کرده است. اما در این مقام، حفظ حرمت حافظ قرآن و عارف غزل سرای بی‌همتای جهان، ضروری می‌نماید تا گفته شود که آقای رضایی نیز، مانند برخی از عزیزان کم‌فرست و بی‌مطالعه، از شیوه بیان رندانه و مخصوصاً ایجاد ایهامات تضاد و تناسب خواجه آگاهی کامل ندارند؛ اگرچه زحمتی کشیده و در این راه کوشش مقدّماتی را با توفیق سپری کرده‌اند. در همین آغاز، گفتنی است که خواجه رند شیراز، خود این چنین خواسته و خوانندگان شعر خویشتن را با آفرینش هنری کنایه و ایهام به گمان انداخته است؛ و گرنه آقای رضایی و یا دیگران خواجه را متهّم به بیماری Homo-sexualism نمی‌کردند و این نظر خطا و اشتباه را نیز در نشریه کتاب ماه به چاپ نمی‌رسانیدند. واقعا غم‌انگیز و گریستنی است که این مطلب نادرست در کلاس درس با جوانان و دانشجویان بازگو بشود. با این همه، انصاف باید که طرح بی‌روی و ربای مطلب از سوی آقای رضایی جای سپاس را دارد که فرصت می‌دهد شارح غزلیات حافظ، حقیقت معانی ابیات و چگونگی خطا و اشتباه آن عزیز گرامی - و دیگران - را به تفصیل توضیح بدهد، برای آنکه خواجه خود چنین خواسته و با کنایات و مخصوصاً ایجاد ایهام تناسب و تضاد، در حالتی خاص، این گمان‌انگیزی‌ها را ایجاد کرده است.

شارح غزلیات حافظ، نیم قرن بیشتر است که همه عمر خویش را در راه تحقیق و نقد و شرح آثار عارفان و شاعرانی چون حافظ و نظامی و عطار و مولانا هزینه کرده است و به یقین می‌داند ساحت همه عارفان عالم اسلام - نه صوفیان - از این چنین تهمت‌هایی پاک است و وظیفه دارد حقیقت موضوع را در حدّ وسع و امکان - با همه بیماری و گرفتاری - با عزیزان در میان بگذارد و در این راه نیز بی‌گمان از هر گونه تعصب و طرفداری غیرمنطقی دوری می‌کند: سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنبینی، کار خون‌آشامی است

ضمناً خود می‌داند که وکیل مدافع حافظ و مولانا و دیگران نیست و مسئول دفاع از اخلاقیات و فرهنگ این سرزمین نیز نیست، و از همه وقایع خوب و بد تاریخ گذشته و حال آگاهی نسبی دارد و درباره این موضوع زشت و پلید «عشق به مذکر»، به گفته آقای رضایی، مطالبی را در حدیقه سنایی و الهی‌نامه عطار و مثنوی مولانا و جام جم اوحدی و حتی تاریخ بیبختی خوانده است و به خوبی می‌داند که تا دوره قاجار، در دربارهای پادشاهان ایران زمین چه گذشته است؛ اگرچه امثال کریم‌خان زند و نادرشاه افشار و بسیاری دیگر را نمی‌توان در ردیف غزنویان قرار داد.

بار دیگر تکرار می‌کنم که خواجه حافظ، خود در ابیات برخی از غزل‌هایش گمان‌انگیزی کرده است، که چند بیت بسیار معدود از آنها را آقای رضایی برای اثبات نظر خود جمع‌آوری و ضبط کرده‌اند و در اثبات این مطلب نیز اصرار و ابرام نداشته، بلکه صادقانه نظر خویشتن را بازگو کرده است؛ نظری که شاید بسیاری از علاقه‌مندان شعر



حافظ،

طالب فهم حقیقت

چند و چون آن بوده‌اند و هستند.

نخستین مطلبی که ناقد محترم، آقای رضایی، نوشته‌اند،

به بیت زیر مربوط می‌شود:

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم

که حمله بر من درویش یک‌قبا آورد

ظاهراً ناقد محترم به موضوع غزل توجهی نداشته‌اند و از این

مطلب نیز چشم بسته‌اند که همه ابیات در همه غزل‌های حافظ،

وحدت موضوعی دارند و هیچ بیتی بیرون از دایره غزل نیست و

اگر بیتی در غزلی نامربوط می‌نماید، کلید رمز و کشف موضوع

غزل در همان بیت نهاده است. برای آگاهی ایشان و خوانندگان

محترم نشریه ماه، همه غزل را در اینجا نقل می‌کنم و چکیده

موضوع غزل را شرح می‌دهم و امیدوارم خواندن غزل خواجه، برای

خوانندگانش ملال‌آور نباشد. خواجه در غزل ۱۳۷، که قطعاً از خود

اوست، می‌فرماید:

۱. چه مستی‌ست ندانم که ره^۱ به ما آورد؟

که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟

پاورقی: ۱. در دیوان‌های چاپی خواجه، مصححان به موضوع

غزل توجه نکرده و معنی بیت را ندانسته، «ره» را به «او» بدل

کرده‌اند (ر.ک: غزلیات حافظ / نگاه، ۱۳۷۹، ص ۶۹۴ تعلیقات، به

تصحیح استدلالی پیروز ثروتیان)

۲. چه راه می‌زند این مُطرب مقام‌شناس

که در میان غزل قولی آشنا آورد

۳. تو نیز باده به چنگ آر و راه صحرا گیر

که مرغ نغمه‌سرا ساز خوش‌نوا آورد

۴. رسیدن گل و نسرين به خیر و خوبی باد

بنفشه شاد و کش آمد، سمن صفا آورد



۵. صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است
- که مژده طرب از گلشن سبا آورد
۶. دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن
- که باد صبح نسیم گره‌گشا آورد
۷. علاج ضعف دل ما کرشمه ساقیست
- برآر سر، که طیب آمد و دوا آورد
۸. مرید پیر مغانم، ز من مرنج ای شیخ
- چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد
۹. به تنگ‌چشمی آن ترک لشکری نازم
- که حمله بر من درویش یک‌قبا آورد
۱۰. فلک غلامی حافظ کنون به طوع کند
- که التجا به در دولت شما آورد

موضوع این غزل هنرمندانه، تهنیت و خیرمقدم به پیر مغان (پیر دستگیر) خواجه است (بیت ۸) که خبر بازگشت وی از حج تمتع (حمله - بیت ۹) را صبا از «یمن»، یعنی «گلشن سبا» آورده است. باید بدانیم که برای احرام بستن به زیارت حج، مردم هر ولایت و مملکتی میقات یا جایگاهی خاص داشته‌اند و مردم شیراز و اهل فارس، از «یمن» احرام می‌بسته‌اند، که خواجه حافظ در غزل دیگری نیز به این موضوع اشاره کرده و از «خطا» نام می‌برد که نام محلی است در ارتفاعات «سراذقات» یمن، و ظاهراً همین مسافر شاعر از راه خطا به زیارت رفته و خواجه گفته است:

آن ترک پری‌چهره که دوش از بر ما رفت
آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت؟ (ر.ک: شرح غزل ۷۹ / نگاه ۱۳۸۷ ش.)

غزل به سخنان موزونی گفته می‌شود که شاعر از حال درون خویش خبر می‌دهد و درباره غم‌ها و شادی‌های خود، به زبان بیان (استعاره و مجاز و تشبیه و کنایه و ...) داد سخن می‌دهد. درباره خواجه شیراز باید گفت: هیچ غزلی در میان سروده‌های خود حافظ نیست که موضوع نداشته باشد^۱ و شاید بیان یک موضوع اجتماعی یا سیاسی به زبان شعر، دشوارترین کار هنری بوده باشد؛ چنان که اگر همین غزل زیبا و شعر هنرمندانه را به نثر بدل کنیم و معنی مقصود شاعر را به ترتیب بنویسیم، می‌بینیم خبری ساده است که به شکلی هنرمندانه و حیرت‌انگیز در پرده شعر تصویر شده است:

پاورقی ۲. ر.ک: سروده‌های بی‌گمان حافظ، ۱۳۸۶ ش / امیرکبیر (مقدمه و متن)

۱. نمی‌دانم این چه مستی و خوشی است که خبر مربوط به «راه» به ما آورد و ساقی این مستی نیز نمی‌دانم چه کسی بود و این باده سرخوش‌کننده را از کجا آورد و به ما داد! یعنی از شنیدن خبری خوش درباره راه، مست و سرخوش شدم.
 ۲. این مطرب مقام‌شناس چه آهنگی می‌زند که در میان غزل، گفتار آشنا آورده است [یا می‌آورد]؟
- نکته -** این مطرب مقام‌شناس، خود خواجه است که در میان غزل و در بیت پنجم آن، قول و گفتار آشنا را آورده و گفته است: صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است

- که مژده طرب از گلشن سبا آورد
- پیشاپیش گفته شد که «گلشن سبا»، ولایت «یمن» است، که صبا، مانند هدهد سلیمان، با خوش خبری مژده طرب آورده است. ناگفته نماند که ملک سلیمان نیز در غزل‌های حافظ معنی کنایه شهر شیراز را دارد.
۳. تو نیز ای خواننده و شنونده شعر حافظ [و یا ای خواجه] راه صحرا بگیر و به استقبال بشتاب که....
- یادداشت -** ظاهراً در این بیت اشاره‌ای به زمان حادثه و رسیدن فصل بهار را دارد و می‌گوید این خبر در اردیبهشت‌ماه شیراز به ما رسیده است.
۴. فصل بهار است و گل سرخ و زرد و سمن و بنفشه، همه بر گل نشسته‌اند.

نکته - با توجه به شیوه سخن خواجه در غزل‌های دیگر، ظاهراً اشاره‌ای به افراد خانواده و همراهان این مسافر بزرگوار دارد. چنان که هنگام ورود تیمور لنگ به شیراز، پس از قتل‌عام مردم اصفهان می‌گوید:

رسم بدعه‌دی ایام چو دید ابر بهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد
۶ و ۵ - هر دو بیت با غزل وحدت معنوی تنگاتنگ دارد، و لیکن حکایت حال دل شاعر است.

ای دل، از کار بسته شکایت مکن، که خبر خوش رسید و پیر دستگیر تو می‌آید و گره از کار بسته می‌گشاید، و کرشمه ساقی یا دوست، علاج ناتوانی دل ماست. حافظ، سر بر آور که طیب آمد و دوا آورد؛ یعنی آن کسی را که آرزو می‌کردی، اکنون می‌آید.

۷. به پیر مغان و پیر دستگیر خودم ارادت می‌ورزم که شیخ شهر وعده کرده بود به زیارت حج بروم، نتوانست و پیر من رفت؛ و یا شیخ شهر در حق من و یا حتی مردم شیراز وعده‌ای داده بود، نتوانست و پیر دستگیر من به جای آورد.

نکته - با کاربرد ترکیب «پیر مغان»، به کنایه‌ای زیبا اشاره می‌کند که چه کسی از این راه یمن می‌آید.

۸. ناگزیر شرح داده می‌شود تا هر خواننده‌ای بداند که در این بیت، سخن گفتن از «عشق به مذکر» جایی ندارد و طرح چنین مطلبی، کاملاً خطا و بی‌ربط است.

۹. اکنون فلک با نهایت اطاعت، غلامی حافظ را برعهده می‌گیرد و در زیر فرمان اوست، که شاعر به در دولت‌سرای شما و یا آستان سعادت و نیک‌بختی شما پناه آورده است.

و اما بیت هشتم:
به تنگ‌چشمی آن ترک لشکری نازم
که حمله بر من درویش یک‌قبا آورد
چهار کلمه و ترکیب دو معنایی، در این بیت ایجاد ایهام تناسب و تضاد می‌کند و خواجه به هنرنمایی رندانه‌ای چنگ می‌زند. «تنگ‌چشمی» با «ترک لشکری» ایهام تناسب دارد و تنگ‌چشمی در معنی چشم تنگ ترکان مغول و تاتار، در این بیت نقشی ندارد. «حمله» نیز با «ترک لشکری» ایهام تضاد دارد و به معنی هجوم و



زیباروی لشکری. (این معنی در این غزل و در این بیت جایی ندارد؛ و لیکن با ایهام و گمان‌انگیزی نمی‌توان مخالفت کرد).

«حمله»: حمله در معنی هجوم و یورش جنگی، به هیچ وجه در این بیت راست نمی‌آید و هیچ موجود صاحب عقلی به خاطر «حمله آوردن به وی»، به تنگ‌چشمی هجوم آورنده افتخار نمی‌کند و هر انسان صاحب درکی این مطلب را می‌فهمد که «حمله» نازش ندارد؛ مخصوصاً در این غزل که خبر خوش آمدن کاروان از یمن رسیده است، حمله به شاعر جایی ندارد. ناگزیر به معنای این واژه توجه می‌کنیم که در لغتنامه، ذیل ترکیب «حمل دار» می‌نویسد: «در تداول، حمل دار و حمله‌دار، رئیس کاروان، خاصه کاروان حج، که گروهی را به حج برد و به راهنمایی او حاجیان مناسک و اعمال حج و عمره انجام دهند.»

با تأمل در معانی کلمه «حمله» در لغت عرب، معلوم می‌شود که حمله به معنی یورش جنگی، در مرتبه هفتم قرار گرفته است و با قید کلمه «حرب»، یعنی جنگ، معنی یورش را می‌دهد و به هیچ وجه این معنی در این بیت از این غزل نقشی ندارد و برعکس، «حمله» در معنی «کاروان حج تمتع»، کلید رمزی برای کشف موضوع غزل است و خواجه ضمن اظهار خوش‌دلی از خبر بازگشت پیر دستگیر خویش از زیارت حج و از ولایت یمن، بر خود وظیفه می‌داند که از کاروان سالار قافله نیز سپاس‌گزاری بکند و به زبان شعر آراسته به هنر می‌گوید: «به حفظ و نگهداری آن ترک لشکری افتخار می‌کنم که کاروان حج را بر من درویش یک‌قبا، یعنی نزد من و به شیراز، آورد.»

ناگفته نماند که «درویش یک‌قبا» نیز دو معنی ضد دارد: ۱. درویشی که قبا یا یک است و خلعت شاهانه است، ۲. درویش فقیری که یک قبا بیشتر ندارد. تمام شعر، توضیح بیت و غزل از سوی شارح غزلیات حافظ (نگاه ۱۳۸۶ ش / پویندگان دانشگاه ۱۳۸۰ ش). آقای رضایی در رد این معنی و نقد بیت می‌نویسد: «به نظر نگارنده، شرح یادشده نامربوط می‌نماید و ترک لشکری اشاره‌ای مستقیم به معشوق مذکر دارد؛ امری که در دیوان حافظاً منحصر به همین بیت نیست.

- * گر آن شیرین‌پسر خونم بریزد
- دلا چون شیر مادر کن حلالش
- * به هوای لب شیرین‌پسران چند کنی
- جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده؟
- * دل بدان رود گرمی چه کنم گر ندهم؟
- مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین
- * پدر تجربه آخر تویی ای دل، ز چه روی
- طمع مهر و وفا زین پسران می‌داری؟
- * چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل؟
- یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

یورش جنگی نیست. «درویش» و «یک‌قبا» نیز خالی از این ایهام تناسب نیست. توضیح اینکه:

«تنگ‌چشمی» دارای دو معنی است: ۱. تنگ‌چشم بودن، مانند مردم چین و ترکستان و مخصوصاً اقوام مغول و تاتار در شیراز قرن هشتم؛ ۲. تنگ‌چشمی: حفظ و حراست همه‌جانبه چیزی تا حدی که دست کسی به آن نرسد.

ظاهراً در این معنی خواجه شیراز نظری به ابیات نظامی گنجه‌ای داشته است^۱.

۳. نگارنده مقاله‌ای مفصل درباره تأثر حافظ از نظامی، در کنج‌ره بین‌المللی حافظ در شیراز تقدیم داشته است. ۱۳۷۰ شمسی.

نظامی گنجه‌ای در هفت‌پیکر (امیرکبیر - ۱۳۸۷ ش) می‌گوید:
تنگ‌چشمان معنی‌ام هستند
که رخ از چشم تنگ بر بستند (بند ۴۱، بیت ۵۳)
گفت کای تنگ‌چشم تاتاری
صید ما را به چشم درناری (بند ۲۷، بیت ۳۵)
مخصوصاً:

تنگ‌چشمی ز تنگ‌چشمی دور
همه سروی ز خاک و او از نور (بند ۳۲، بیت ۲۲۶)
«ترک لشکری»: ۱. ترک از نژاد معروف، که سپاهی است، ۲.

و آقای رضایی در ادامه سخن می‌گویند:

اینکه معشوق مذکر در دیوان حافظ چه می‌کند و نمایانگر کدام لطیفه غیبی است، «این زمان بگذار تا وقت دگر»؛ اما آنچه روشن است، در بیت‌های یادشده از حافظ، به صراحت از معشوق مذکر سخن رفته است و در بیت مذکور نیز «ترک لشکری» اشاره به ترکان زیبارویی دارد که از سده چهارم و پنجم به ایران روی نهادند؛ به عنوان نمونه، فرخی سیستانی - که تردیدی در میل او به معشوق مذکر نیست و «مغازله با امردان و نوغلامان در روزگار فرخی و در دستگاه غزنوی، شایع‌تر از آن بود که انعکاسش در شعر شاعرانی چون فرخی مایه قبح و زشتی باشد» (امامی، ۱۳۷۷: ۷۹) - صراحتاً از معشوق مذکر به ترک لشکری یاد کرده است:

لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت

هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری (همان: ۱۸۲)

تمام شد نظر و ردیه آقای رضایی. اما پیش از هر مطلبی لازم می‌دانم به اطلاع ناقد محترم برسانم که من هرچه کوشیدم، در بیت اخیر نه «ترک لشکری» دیدم و نه کلمه‌ای که به تعریض معنی «ترک» یا «ترک لشکری» بدهد. حال شعر فرخی چه ربطی به حافظ دارد، خود مطلب دیگری است. وقتی که معلم ادبیات و شاید هم متخصص رشته‌های دیگر، در نشریه‌ای عمومی می‌نویسد:

«صراحتاً از ترک لشکری یاد کرده است:

لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت

هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری

راستی در کلاس درس، ابیات را چگونه تعبیر و تفسیر می‌کند؟ آیا «بت لشکرشکن» را به معنی «ترک لشکری» گرفته است، یا لشکر و لشکری را؟ هیچ معلوم نیست. احتمال دارد در نقل بیت شاهد مورد نظر اشتباه و خطا کرده‌اند؛ چنان‌که در نقد و ردیه ابیات راه خطا سپرده‌اند. اما باید بدانیم که سرمایه واقعی و ماندگار ما، تنها لغت و معادن طلا و نقره و یا زمین‌های پربرت کشاورزی ما نیست؛ بلکه سرمایه ماندگار و افتخار ما، حافظ و سعدی و نظامی و عراقی و خواجه و صدها شاعر و نویسنده و محقق دیگر است که بخش بزرگ و اصلی از فرهنگ ما را پدید آورده‌اند و اگر آنان را از دست بدهیم، چیزی نداریم.

چهل سال پیش، از جامعه‌شناسی آمریکایی می‌خواندم که نوشته بود برای اضمحلال یک ملت، نفوذ در فرهنگ و امحاء آن ملت کافی است؛ ملت‌ها را نمی‌توان با توپ و تانک از میان برد. و من خود نیز بر آن باور هستم.

ترکیب «معشوق مذکر» و این معنی که ایشان منظور داشته‌اند، مطلقاً درست نیست؛ بلکه با توجه به جمله «مغازله با امردان و نوغلامان»، نظر ایشان از «معشوق مذکر» یا «عشق به مذکر» غلامبارگی و عشق ورزیدن به جوانان و نوجوانان پسر است، که در نهایت باید گفت به کتابه‌ای صریح نوشته‌اند: فرخی و به تأسسی از فرخی، خواجه شیراز، حافظ عارف، نیز به بیماری، عشق به مذکر، یا به اصطلاح روان‌شناختی، بیماری هموسکسوالیسم (Homo-sexualism) گرفتار بوده‌اند؛ بی‌آنکه از معنی ابیات

خواجه کوچک‌ترین اطلاعی داشته باشند.

از اینکه درباره فرخی می‌نویسند «که تردیدی در میل او به معشوق مذکر نیست»، من با دقت و حوصله تمام، پسیکانالیز زیگموند فروید (۱۹۲۹-۱۸۵۶م) را خوانده‌ام. فروید با آن همه تحقیق و علم و عظمت، هرگز درباره معاصران خود از کسی نام نبرده و به این صراحت نگفته است «تردیدی در میل او به معشوق مذکر نیست». با توجه به مثال‌ها و شواهد آقای رضایی، کاملاً آشکار است که ایشان در پی کلمه «پسر» در فهرست اشعار خواجه می‌گشته‌اند؛ وگرنه، در کنار آخرین بیت شاهد، بیتی را یادداشت می‌کردند که ایهام‌سازتر و گمان‌انگیزتر از بیت منظور نظر ایشان است:

من به خیال زاهدی، گوشه‌نشین و طرفه آنک

مُبچه‌ای ز هر طرف می‌زندم به چنگ و دف

با دقت در نوشته‌های ناقد محترم معلوم می‌شود توضیحات مربوط به موضوع غزل‌ها و شرح ابیات را نخوانده‌اند؛ وگرنه، آن‌چنان ابیات پرمغز و نغز و عارفانه را به عنوان شاهد مثال بر بیماری عشق به مذکر، درباره شاعری آسمان‌آوازه و حافظ قرآن عرضه نمی‌کردند.

از همین پایان اظهارنظر ایشان به شرح و توضیح ناگزیر هستیم؛ اگرچه مطلب دراز و ملال‌آور بوده باشد:

۱. معشوق مذکر و عشق به مذکر، معنی مقصود ایشان را نمی‌رساند؛ وگرنه، عشق به مذکر از ویژگی‌های ادبیات ایران زمین است؛ به دلیل آنکه همه اولیاء و انبیای ما مذکر هستند و رابعه عدویه نیز که زنی است، از عرفاست و از اولیا نیست.

معلم ادبیات زبان فارسی، قطعاً و حتماً باید بداند که دو رشته از ادبیات منظوم، در جهان به ایران و زبان فارسی اختصاص دارد، اگرچه جهان عرب و حتی ادبیات هند و ترکیه و همسایگان ایران نیز از این دو رشته بی‌بهره نیستند، و آن، ادبیات و اشعار عارفانه و شعر عاشورایی است. شعر عاشورایی مشخص است که ناظر بر واقعه کربلاست و موضوع آن، همه مردان و جوانمردان هستند؛ و اما ادبیات عارفانه ما بر اساس غزل‌های عاشقانه است، که همه در عشق مردان و پیران دستگیر عالم عرفان سروده شده است:

* ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد، وقت است که بازایی

* گفتم ای سلطان خوبان، رحم کن بر این غریب

گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب

شرح این مطلب، مقاله و کتابی لازم دارد؛ ولیکن بدانند این عشق در آغاز از ولایت علی و اعتقاد به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سرچشمه می‌گیرد که اتکاء بر نص صریح قرآن دارد: «إلا بذکر الله تطمئن القلوب» * فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون...».

بایزید بسطامی‌ها و حسن بصری‌ها و همه اولیاء، دست در دامن علی و اولاد اطهار (ع) وی داشته‌اند و این باغ سرسبز به حمایت و عنایت حضرت امام هشتم در ایران ایجاد شده است. همین کافی است و «معشوق مذکر» در ادبیات جهان سابقه ندارد و اختصاص

به ایران دارد، و این حافظ، غزل سرای شیراز است که با این همه هنر و زیبایی، آن معشوق مذکر را وصف می کند:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیم شب دوش به بالین من آمد، بنشست
سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین
گفت کای عاشق دیرینه من، خوابت هست؟
عارفی را که چنین ساغر شبگیر دهند
کافر عشق بود، گر نبود باده پرست

هر کس زبان فارسی بداند و اندکی از مقدمات ادبیات بخواند، به آسانی می فهمد که خواجه شیراز مشغول ذکر دل بوده و در خلوت شبانه و در حال یارب یارب گفتن ها (نوشیدن ساغر شبگیر) او را خواب می گیرد و پیر دستگیر خواجه، در عالم شهود سالک، در برابر دیدگانش ظاهر می شود و می گوید: «ای عاشق دیرینه من، خواب؛ کافر عشق می شوی». اگر کسی این معنی را از این غزل دریابد، به شرح غزل ۴۲ مراجعه می کند (جلد اول، ص ۱۶۴).

بنابراین کاربرد «معشوق مذکر» به جای «امرد مخنث»، و «عشق به مذکر» به جای بیماری هموسکسوالیسم یا همجنس بازی، پوشال و پوشاکی عوضی است و این قبا به آن قامت نارسا راست نمی آید. ۲. اما بیت فرخی که نوشته اند به صراحت از معشوق مذکر به

«ترک لشکری» یاد کرده است:

لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت
هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری

قطعاً توجه دارند که در این بیت اصلاً از ترک لشکری خبری نیست و شاعر می گوید: لشکر رفت و آن بت لشکرشکن، یعنی سلطان محمود غزنوی، نیز با آن لشکر رفت؛ سلطانی که مانند بت پرستش می شود و لشکرها را می شکند. خدایا هرگز چنان مباد که کسی به لشکری دل بدهد؛ یعنی من به این بت لشکرشکن که خود سپاهی است، دل دادم و این چنین گرفتار آمدم. در توضیح مطلب باید گفت که سلطان محمود در یکی از جنگ ها و سفر هند از غزنین فرخی را از همراهی خود محروم کرد و اجازه سفر نداد. درباره این محرومیت از همراهی سلطان، قصیده های بسیار زیبایی از فرخی سیستانی بر جای مانده است که آشکارا صدای ناله و گریه از آنها شنیده می شود. در هر حال، فساد اخلاقی دربار غزنوی و یا خوش گذرانی های فرخی سیستانی، هیچ ربطی به حافظ قرن هشتم در شیراز ندارد و ساحت عالم معرفت از این گونه پلیدی ها و بیماری های روانی پاک است.

اما شواهد آقای رضایی برای اثبات بیماری حافظ شیرازی! راستی ناقد محترم شرح این ابیات و توضیح کامل و جامع غزل های مربوط به این ابیات را نخوانده اند؟ و یا خوانده اند و شدت علاقه به اثبات همجنس بازی حافظ، مانع فهم و درک مطلب شده است؟ چه می توان کرد؟

ایشان ۵ بیت شاهد آورده اند که شرح و توضیح آنها با ذکر

موضوع غزل های مربوط و معانی ابیات آنها، خود دفتری است که صفحات نشریه کتاب ماه کفایت نمی کند؛ ناگزیر باید گفت به شرح غزلیات مراجعه فرمایید.

۱. گر آن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حلالش

این بیت در مرتبه هفتم از غزل ۲۶۵ قرار گرفته است، که ۹ بیت به مطلع زیر است:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش
خداوندا نگاه دار از زوالش

شرح غزل در صفحات ۲۵۹۰-۲۵۸۲ آمده و ۸ صفحه است.

موضوع غزل: بیعت نامه و وصف شهر زیبای شیراز است که ظاهراً به مناسبت دوری و سفر دوست محبوب خود و دعوت وی به شیراز سروده است و از کمالات مردم نیکو خصال شیراز سخن می گوید که فیض جبرئیل با ایشان است و همه اهل وحی و الهام هستند. در بخش سوم، شاعر به اصل موضوع سخن خود می پردازد که آن، خط بیعت نوشتن است نسبت به پیر دستگیر جوانی که خرقة پوشیده و بر مسند پیر راحل تکیه زده است. خواجه در این غزل با رندانه ترین کنایات زیبا، فرمان سر و جان خویش را بدو می سپارد و دامن سخن را با ظرافت برمی چیند و به طراز زرین «شکر»، آن چنان می آراید که اگر شنونده بیت از روی لطف و عنایت دقت نکند، نمی فهمد شاعر چه می گوید و سخن وی چگونه است!

گر آن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حلالش
که نام قند مصری برد آنجا
که شیرینان ندادند انفعالش
چرا حافظ چو می ترسیدی از هجر
نکردی شکر ایام وصالش؟

نه تنها از کلمه «هجر»، بلکه از مخاطبه صبا در بیت پنجم نیز کاملاً روشن است که حافظ این بیعت نامه را به دوردست ها فرستاده است: صبا از آن لولی سرمست شنگول چه خبر داری؟ - حالش چگونه است؟

صبا ز آن لولی شنگول سرمست
چه داری آگهی؟ چون است حالش؟

یادداشت - این غزل از نظر موضوع بیعت با نازنین پسر غزل شماره ۳۱ قیاس شدنی است و برای شرح یک موضوع و یک مطلب گفته و در هر دو از آب رکنی و نسیم شیراز سخن می گوید. در غزل

صفحه ۲۵۸۴ (ج دوم) می گوید:

ز رکن آباد ما صد لوحش الله
که عمر خضر می بخشد زلالش

میان جعفر آباد و مصلاً
عبیر آمیز می آید شمالش

و در غزل شماره ۳۱ می نویسد:

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است؟
شمشاد خانه پرور من از که کمتر است؟

ای نازنین پسر، تو چه مذهب گرفته‌ای
 که ت خون ما حلال تر از شیر مادر است؟
 شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم
 عیبش مکن، که خال رخ هفت کشور است
 فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست
 تا آب ما که منبعش الله اکبر است
 ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
 با پادشه بگوی که روزی مقدر است

حقیقت این است اگر عزیزی معنی این بیت اخیر و وزن و سنگ
 آن را در دوران خود کامگی قرن هشتم بفهمد، غزلی را که شاعر
 عارف سروده و آبروی فقر و قناعت خویش را در برابر پادشاه زمان
 حفظ کرده است، هرگز به بیماری جنسی نمی‌آید و ابیات غزل
 را با دقت در کنار هم می‌چیند و صمیمانه درک می‌کند که خواجه
 شیراز و غزل سرای فارسی زبان چه می‌گوید:
 در راه ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس
 بازار خودفروشی از آن راه دیگر است
 هر دو غزل با آب زر نوشتنی است. اما در بیت مورد بحث
 می‌گوید:

گر آن شیرین پسر خونم بریزد
 دلا چون شیر مادر کن حلالش

پسر، آن شیرین پسر: آن جوان شیرین و دوست‌داشتنی. به رمز:
 پیر جوان سال محبوب. اصطلاح علم فتوت است ← ۳/۱۸۱.
یادداشت - ناگزیر غزل مربوط به توضیح این اصطلاح را پیش‌تر
 از ابیات دیگر ضبط می‌کنیم.
 شرح بیت در صفحات ۲۵۸۸، به تفصیل، با ذکر نکته و تعبیر
 آمده است، که سخن به درازا می‌کشد و خسته‌کننده است؛ ذکر
 معنی کفایت می‌کند:

معنی: «اگر آن شیرین پسر خون مرا بریزد، ای دل، چون شیر
 مادر حلالش باد». بالکنایه: «من با آن جوان محبوب و پیر دستگیر
 جوان و جانشین پیر پیشین بیعت می‌کنم و خون من بر او حلال باد.
توضیح - این معنی از وحدت معنوی ابیات غزل به دست می‌آید
 و قرینه استنباط معنی؛ قرینه‌ی حالیه با توجه به مجموع غزلیات
 سروده‌های بی‌گمان خود حافظ و باورها و گفته‌ها و مخصوصاً حافظ
 بودن اوست که حافظ قرآن کریم است.

و اما معنی بیت مذکور در غزل ۳۱ که می‌فرماید:

ای نازنین پسر، تو چه مذهب گرفته‌ای
 که ت خون ما حلال تر از شیر مادر است؟

سخن خواجه در هر دو غزل و در هر دو بیت، یکی است؛ و لیکن
 هنر خواجه حیرت‌آور است، که در هر دو بیت، «شیر مادر» را در
 حلال بودن، مشبّه‌به قرار داده است.

شرح ابیات و توضیح موضوع این غزل (ش ۳۱) در صفحات
 ۴۳۱-۴۱۸ جلد اول، یعنی ۱۳ صفحه، نوشته شده است و در ذکر
 معنی بیت آمده است:

معنی: ای جوان با فخر و ناز! تو صاحب کدام طریقت و مذهب

هستی که خون ما برای تو از شیر مادر حلال تر است؟ بالکنایه: ای
 جوان با فخر و افتخار! ما به خاطر مکتب و مذهب طریقتی تو، خون
 خود را - بر اطلاق - به تو حلال می‌کنیم.

دقت - در این بیت، شاعر از ضمیر «ما» بهره برده است، که
 دلالت بر همه رفیقان مکتبی وی دارد. اما اینکه گفته شد «پسر»،
 اصطلاح علم فتوت است.

آقای رضایی در اثبات نظر خود، بیت زیر را نیز به عنوان شاهد
 مثال ذکر کرده‌اند:

چند به ناز پرورم مهر بٔان سنگ‌دل؟
 یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

این بیت در مرتبه سوم غزلی قرار گرفته است که موضوع آن،
 مدح حضرت علی - علیه السلام - و اولاد اوست. شرح این غزل
 در صفحات ۲۷۰۳-۲۶۸۸ جلد سوم از شرح غزلیات آمده است
 (پویندگان دانشگاه / ۱۳۸۰) که جمعاً ۱۵ صفحه است. غزلی است
 رازناک و در عین حال، سیاسی - اجتماعی که به صنعت تسویم
 آراسته شده است؛ یعنی غزل را در قافیه غریب و بسیار دشوار
 حرف «فا»، با حدود «ف» سروده است تا بتواند در مقطع غزل،
 ترکیب کنایی «شحنه نجف» را در قافیه قرار بدهد، و این راز ظاهرأ
 به خاطر تعصبات مذهبی در قرن هشتم بوده است که طرفداران
 علی(ع) به رافضی و قرمطی بودن متهم می‌شده‌اند.

بی هیچ شرح و توضیحی، باید گفت غزل مدح علی و اولاد
 او، جای عشق‌بازی نیست تا خواجه حافظ بیستی ناظر به بیماری
 جنسی و عشق به مردان و غلامان بسراید. ظاهرأ ناقد محترم
 چنان می‌پندارند که اگر لفظ «پسر» در بیستی گفته شود، قطعاً دلیل
 این گونه بیماری است، که ایشان به خطا «معشوق مذکر» نام
 نهاده‌اند. «پدر و پسر» اصطلاح علم فتوت است و در دایره‌المعارف
 نفایس الفنون و در نهایت در فرهنگ نفایس الفنون (۱۳۵۲) دانشگاه



تبریز، ثروتیان)، ذیل اصطلاحات علم فتوّت آمده و به صورت زیر ضبط شده است:

«پدر [فت]» ← کبیر، رفیق / یعنی اصطلاح علم فتوّت است. رجوع کنید ذیل کبیر و رفیق. پسر [فت] ← کبیر، رفیق».

در فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون ذیل «کبیر» آمده است که «اصطلاح علم فتوّت است»:

«کبیر Kabir [فت] آنکه شرب این [پسر] از نهر او بوده باشد بی‌واسطه؛ یعنی قدحی از او خورده باشد؛ و لازم نیست که خود مباشر آن شده باشد؛ بلکه شاید به نفس خود داده باشد، و شاید که «وکیل» او داده باشد و او به منزله پدر است در نسبت ولادت و از این جهت او را «پدر» خوانند و شارب را «پسر» و اسم «کبیر» بر زعیم قول اطلاق کنند و او را شیخ و قاید و عتید و رأس‌الحزب نیز گویند و عجم او را پیش قدم خوانند».

و در ذیل می‌نویسد:

«رفیق Rafiq [فت]» ← دو کس باشد به یک بیت منسوب. جماعتی را که منسوب به یک پدر یا یک جد باشند هم «رفیق» خوانند و اکنون رفیق - در اصطلاح فتیان - مطلق بر پسر اطلاق می‌کنند و پدر را صاحب می‌خوانند».

۱. فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون، تألیف بهروز ثروتیان / انتشارات دانشگاه تبریز ۱۳۵۲ شمسی.

یادداشت - در دیوان خواجه حافظ، «رفیق» به معنی اهل یک خانقاه و مریدان یک پیر دستگیر است. شرح و تفسیر اصطلاحات «فتوّت» و «فتیان» و «بیت» و «حزب» و حتی «شحنه نجف»، همه در صفحه ۲۶۹۲ جلد دوم شرح غزلیات ضبط شده و جای شگفتی است که ناقد محترم، شرح را در اختیار داشته و برای آن نقد می‌نوشته و این مطالب را نخوانده است و یا خوانده و شوق اثبات بیماری جنسی درباره خواجه، او را از قبول مطلب بازداشته است. برای روشن شدن مطلب و مخصوصاً هنر رمز و کنایه خواجه رند شیراز، ناگزیر بیتی از غزل ۲۸۱ در اینجا ضبط و شرح می‌شود و معلوم است که اهل ادب و علاقه‌مندان شعر خواجه از خواندن مکرر ابیات حافظ، سیر و یا دلگیر نمی‌شوند:

طالع اگر مدد دهد، دانش آورم به کف

گر بکشم، زهی طرب، و بر بکشد، زهی شرف

خواجه اضممار قبل از ذکر کرده است. ضمیر «شین» در آخر ترکیب «دامنش» ارجاع می‌شود به «شحنه نجف» در پایان غزل، و می‌گوید: اگر بخت یاری بکند و دامنش را به دست بیاورم و دامن شحنه نجف را بگیرم، اگر آن دامن را بگیرم و بکشم و درد دل خویش را بازگویم، زهی سعادت و خوشی و خوش‌دلی است و اگر در این راه کشته بشوم، شرف می‌یابم.

طرف کرم ز کس نیست این دل پُر امید من

گرچه سخن همی برد قصه من به هر طرف

این دل امیدوار من از هیچ کس کرامت ندیده است، اگرچه شعر من قصه دردمندی و شرح حال مرا به همه اطراف جهان می‌برد و

همه می‌دانند حافظ در چه وضع سختی زندگی می‌کند. چند به ناز پرورم مهر بتان سنگ‌دل؟

یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

«بتان سنگ‌دل» دارای دو معنی ایهامی است: ۱. زنان و دختران زیباروی سنگ‌دل که پرستش می‌شوند، ۲. پادشاهان و فرمان‌روایان خون‌ریز سنگ‌دل که رحمی در دل ندارند. به قرینه موضوع غزل، معنی اخیر مورد نظر و مقصود خواجه است و در آن تردیدی نیست، و پیشاپیش گفته شد: معنی بیت را وحدت موضوعی غزل تعیین می‌کند، نه تعبیرات و خیالات واهی خواننده شعر، و این غزل جای دختران و زنان و عشق‌بازی با آنان نیست؛ اما خواجه رند، این گمان‌سازی را به عمد آفریده است.

معنی «پدر و پسر» نوشته شد و لازم است گفته شود که خواجه شیراز در ذکر ترکیب «پسران ناخلف»، به قرینه «این»، به تعریض اشاره‌ای دارد به محمد مبارزالدین و شاه‌شجاع و همه قوم و قبیله آل مظفر که یاد پدر نمی‌کنند و در نهایت، از کبیر و قاید و عتید اعظم که شحنه نجف است، یادی نمی‌کنند و مکتب او را نادیده می‌گیرند.

و اینکه آنان را «پسران ناخلف» می‌نامد، به این دلیل است که در تاریخ ایران می‌نویسد: «محمد مبارزالدین پس از برانداختن حکومت شاه شیخ ابواسحاق و نشستن بر اریکه سلطنت فارس، در سال ۷۵۵ هجری با فرستاده ابوبکر المعتض بالله، که در مصر خود را جانشین خلفای عباسی می‌دانست، بیعت کرد و طریقی را که شیخ ابواسحاق اینجو قبل از او در این مرحله پذیرفته بود، قبول نمود و در خطبه و سکه نام خلیفه را مذکور داشت و علمای عراق (اراک) و فارس و یزد را نیز در این بیعت آورد». المعتض بالله در واقع «وکیل» شحنه نجف در قرن هشتم بوده است و این مطلب از تعریفات نقایس الفنون به دست می‌آید.

سخن به درازا کشید و شارح بیشتر از این توانایی ندارد و معنی بیت را عیناً از شرح غزلیات نقل می‌کند و با ذکر نکته‌ای به این بحث خاتمه می‌دهد و در صورت علاقه خوانندگان محترم و علاقه‌مندان شعر خواجه، آماده ادامه بحث و پاسخ‌گویی به اعتراضات و انتقادات عزیزان اهل ادب است.

معنی بیت: «تا کی با فخر و مباحات، مهر و محبت بتان سنگ‌دل را پرورش بدهم؟ این پسران ناخلف و بی‌ادب و بدگوهر از پدر یاد نمی‌کنند».

بالکنایه: تا کی زیبارویان زنان و مردان را که بی‌مهر و سخت‌دل هستند، در شعر بستایم و پرورش بدهم؟ این پسران بی‌ادب و بدسرشت، از پدر خود یاد نمی‌کنند؛ و یا این بُتهای زمان و پادشاهان و وزیران و حتی بزرگان را و یا خویشان خود را از زن و فرزند - که برای خود بُت کرده‌ام - تا کی باید مدح بکنم، که همه فرزندان بی‌ادب و بدسرشتی هستند که از حافظ «پدر خود» یادی نمی‌کنند.

تعبیر - این بتهای زبان و یا بتهای ذهنی خود را تا کی به گزافه بستایم؟